




Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No4, 153-179.

 [20.1001.1.28212088.1401.1.4.6.2](https://doi.org/10.28212/2088.1401.1.4.6.2)

"Sovereignty Gap" in the Islamic Republic of Iran and its reflection in its regional policies¹

Ashraf Kargar Ghomiha²

Mohammad Rahim Eyvazi³

Majid Tavassoli Roknabadi⁴

Ali Ashraf Nazari⁵

Abstract

The governance gap is one of the most important political damages that can occur in a political system. These gaps arise due to the lack of a general agreement on the sources of power and how to distribute it, and arise from the inability of the political elites to provide a correct understanding of these issues. Therefore, when a military is faced with this injury, it suffers major problems in various fields, both domestic and foreign. In the Islamic Republic, in spite of the over-discourse of the Islamic Revolution for relatively long years, there has been no consensus among the political elites in various fields or it has been very weak, and this has led to the creation of various sub-discourses. These sub-discourses in conflict with each other have blocked the way to the correct policy making and have caused confusion in domestic and foreign policies. The present article, with the discourse method, while referring to these sub-discourses, seeks to understand the results of this governance gap in Iran's policies in the region and the Islamic world with the hypothesis that: "The governance gap in the Islamic Republic of Iran causes a decrease in the influence of the Islamic Republic of Iran in the region and This issue weakens the position of aligned Islamic countries and strengthens competitors".

Keywords: solutions, political justice, Holy Quran

¹ . Received, 2022/12/11; Accepted, 2023/02/22; Printed, 2023/03/06

² . Faculty of Law, Theology and Political Science, Islamic Azad University,, Sciences and Research Branch, Tehran, Iran. karegar.13577@gmail.com

³ . Professor, Department of Political Science and Islamic Revolution Studies, Shahid University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) danesh.mr@yahoo.com

⁴ Associate Professor Faculty of Law, Theology and Political Science, Islamic Azad University Sciences and Research Branch, Tehran, Iran. tavasoli@gmail.com

⁵ Associate Professor Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. aashraf@ut.ac.ir.



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، ۱۵۳-۱۷۹.

شکاف حاکمیتی» در جمهوری اسلامی ایران و بازتاب در سیاست‌های منطقه‌ای آن^۱

اشرف کارگر قمی‌ها^۲

محمد رحیم عیوضی^۳

مجید توسلی رکن آبادی^۴

علی اشرف نظری^۵

چکیده

شکاف حاکمیتی از مهم‌ترین آسیب‌های سیاسی است که می‌تواند در یک نظام سیاسی به وجود بیاید. این شکاف‌ها بر اثر عدم وجود یک توافق کلان بر سر منابع قدرت و چگونگی توزیع آن به وجود می‌آید و برآمده از ناتوانی نخبگان سیاسی در ارائه درکی درست از این مسائل است. از این رو هنگامی که نظامی با این آسیب مواجه است در عرصه‌های مختلف، چه داخلی و چه خارجی، دچار اشکالات عمده می‌شود. در جمهوری اسلامی، با وجود ابرگفتمان انقلاب اسلامی در سال‌هایی نسبتاً طولانی، میان نخبگان سیاسی اجماعی در زمینه‌های مختلف وجود نداشته یا بسیار کم‌رنگ بوده است و همین موجب ایجاد خرده‌گفتمان‌های گوناگونی شده است. این خرده‌گفتمان‌ها در تضاد با یکدیگر راه را بر سیاست‌گذاری درست بسته و موجبات تشتت در سیاست‌های داخلی و خارجی را ایجاد کرده‌اند. مقاله حاضر با روش گفتمان، ضمن اشاره به این خرده‌گفتمان‌ها به دنبال درک نتایج این شکاف حاکمیتی در سیاست‌های ایران در منطقه و جهان اسلام است با این فرضیه که: «شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران، موجب کاهش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و این موضوع موجب تضعیف جایگاه کشورهای اسلامی همسو و تقویت رقبا می‌شود».

واژگان کلیدی: شکاف حاکمیتی، جمهوری اسلامی ایران، سیاست منطقه‌ای، جهان اسلام.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۲۰؛ تاریخ پذیرش، ۱۴۰۱/۱۲/۳؛ تاریخ چاپ، ۱۴۰۱/۱۲/۱۵
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. karegar.13577@gmail.com
۳. استاد گروه علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) danesh.mr@yahoo.com
۴. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. tavasoli@gmail.com
۵. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. aashraf@ut.ac.ir

مقدمه

یکی از شکاف‌هایی که می‌توان در یک جامعه در نظر آورد، شکاف حاکمیتی است. این شکاف در نظام‌های نوپایی رخ می‌دهد که هنوز بر سر نحوه توزیع قدرت و منابع آن توافقی میان نخبگان سیاسی وجود ندارد. این عدم توافق موجب می‌شود که سیاست‌گذاری‌ها، چه در عرصه داخلی و چه خارجی، دچار ضعف مفراطی شود و آشفتگی و دوگانگی در حاکمیت را موجب شود. جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان نظامی نوپا و برآمده از یک انقلاب، از ابتدا با این مسئله روبه‌رو بوده و نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، همواره بر سر مسائل اساسی‌ای نظیر ولایت فقیه، دموکراسی، جمهوریت، آزادی، استقلال و دیگر دال‌های گفتمان انقلاب اسلامی نزاع داشتند و کمتر می‌توان میان آنها مصالحه‌ای بر سر این عناصر اساسی در گفتمان جمهوری اسلامی مشاهده کرد. این منازعات در سیاست داخلی، موجب آشفتگی در سیاست‌ها و دگرگونی پی‌درپی سیاست‌ها شد و از آنجایی که سیاست خارجی یک کشور، دنباله سیاست داخلی آن است، این دگرگونی‌ها به سیاست خارجی منتقل شد.

موضوعی که در اینجا باید در نظر داشت، مسئله ارتباط میان سیاست داخلی و خارجی و بازتاب مسائل داخلی در امور خارجی است. در جمهوری اسلامی، سیاست خارجی همواره تحت تأثیر تحولات داخلی قرار داشته است و از این‌رو، هنگامی که به آن توجه می‌شود، می‌بایست به نوع تعاملات داخلی و تأثیر آن بر سیاست خارجی توجه داشت. بنابراین، نگاه به «شکاف حاکمیتی» به‌عنوان یکی از موضوعات مهم مربوط به سیاست داخلی و بازتاب آن بر سیاست خارجی، موضوع بسیار مهمی است که می‌تواند در شناخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأثیر مستقیمی داشته باشد. این شکاف، به دلیل آنکه مستقیماً به نخبگان حکومتی بازمی‌گردد، دارای وجوه و تأثیر ژرفی بر مسائل بیرونی در جمهوری اسلامی است و موجب ایجاد برخی آشفتگی‌ها در آن شده است؛ به‌خصوص اینکه این آشفتگی را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های مربوط به امور خارجی حکومت دانست.

در اینجا، سخن بر سر تمامی سیاست‌ها در عرصه داخلی و خارجی نیست، بلکه مسئله اصلی آن است که این آشفتگی سیاست‌گذاری در داخل موجب شده است در نزدیک‌ترین اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی، یعنی سیاست‌های مربوط به منطقه خاورمیانه و نیز جهان اسلام که همواره در جمهوری اسلامی مورد توجه خاصی بوده، آشفتگی‌هایی ایجاد شده است و موجب آن شده است که نفوذ سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه کاهش یابد. البته این بدان معنا نیست که ایران فاقد هر نوع نفوذی است، بلکه ثبوت در سیاست‌ها و عدم توافق نهایی بر سر مبانی اساسی در داخل، هم‌پیمانان جمهوری اسلامی را نیز در بیرون در موضع ضعف قرار داده است.

نبود یک توافق بر سر مسائل بنیادی، موجب شده تا تصویر جمهوری اسلامی که همواره خود را به‌عنوان یک الگوی بدیل برای نظام‌های سیاسی معرفی می‌کند، دچار خدشه شود و شکاف‌های داخلی، نتواند یک وضعیت باثبات در عرصه سیاست منطقه‌ای و جهان اسلام ایجاد کند. بنابراین پرداختن به این سیاست‌ها و نتایج آن در این عرصه و آسیب‌شناسی آنها یکی از مهم‌ترین زمینه‌ها برای درک صحیح‌تر از سیاست‌های منطقه‌ای و جهان اسلام جمهوری اسلامی خواهد بود.

آنچه می‌توان وجه نوآوری این پژوهش دانست، توجه مستقیم به شکاف‌هایی است که اگرچه به‌ظاهر به داخل کشور و حکومت توجه دارند، اما در اساس نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارند و دگرگونی‌ها و آشفتگی‌های موجود در سیاست خارجی را موجب شده‌اند. در این میان و بر این اساس، این پرسش در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد که شکاف‌های حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران، چه تأثیری بر سیاست‌های آن در منطقه و جهان اسلام دارد؟ با این فرض که «شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران، موجب کاهش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و این موضوع موجب تضعیف جایگاه کشورهای اسلامی همسو و تقویت رقبا می‌شود».

مبانی نظری: شکاف حاکمیتی

شکاف حاکمیتی، بیش از هر چیز، برآمده از منازعات و تخصصات سیاسی میان گروه‌های حاکم در یک نظام سیاسی است. این منازعات، از یک سو می‌تواند بر سر نحوه توزیع قدرت و جابه‌جایی آن باشد و از سوی دیگر دستیابی به منابع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی و در نتیجه تسلط بیشتر بر جامعه و نظام سیاسی. هنگامی این شکاف‌ها بیشتر و ملموس‌تر می‌شود که نخبگان سیاسی کمترین توافق و بیشترین تنازع را بر سر این مسائل داشته باشند. هرچه گفتارها و عملکردها در نظام سیاسی به سمت تنازع برود، شکاف‌های حاکمیتی ژرف‌تر شده و راه برای مصالحه درون نظام سیاسی بر سر توزیع قدرت و دستیابی به منابع آن دشوارتر خواهد شد.

اساساً این را باید در نظر داشت که سیاست، همواره ترکیبی از همگرایی و واگرایی، سازگاری و تعارض، صلح و ستیز، تعامل و تقابل بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، علایق و باورها، قدرت و منابع کمیاب در میان کنشگران سیاسی بوده که در آن هدف هریک از طرفین متقاعدکردن، خنثی‌کردن یا نابودکردن رقبای خویش است (خرمشاد و یقینی‌پور، ۱۳۹۶، ۶). بر این اساس می‌توان گفت که شکاف‌های حاکمیتی زمانی پدید می‌آیند که واگرایی بر همگرایی و تعارض بر سازگاری در سیاست غلبه کند و نیروهای سیاسی داخل حاکمیت یا به عبارت دیگر نخبگان سیاسی، راه جدل را در پیش گیرند و به مناسبت‌های مختلف به جای وفاق به دنبال کسب قدرت از منابعی باشند که آن را نزدیک‌تر به خود می‌دانند و از این رو می‌توان گفت که شکاف حاکمیتی بر مبنای نزاع بر سر منابع قدرت رخ می‌دهد.

یکی از بهترین بسترها برای فهم شکاف‌های حاکمیتی، تحلیل آنها بر مبنای منازعات گفتمانی است که بهترین بستر نظری برای تحلیل خرده‌گفتمان‌ها در یک نظام سیاسی است؛ چراکه در این بستر نظری می‌توان مفاهیم اساسی را برای درک شکاف‌های حاکمیتی مبتنی بر نزاع‌های گفتمانی یافت. در این چارچوب، عرصه سیاست، عرصه منازعه بین گفتمان‌ها برای تثبیت و غلبه بر دیگران است. زمانی که گفتمانی مسلط شد و جایگزین‌ها و رقبای خود را

طرد کرد، عینیت شکل می‌گیرد. عینیت، گفتمانی است که جایگزین‌ها و بدیل‌هایش طرد شده‌اند. تثبیت یک گفتمان باعث می‌شود طبیعی و دائم به نظر برسد. زمانی که گفتمان‌های بدیل فراموش شوند، گفتمان غالب خود را به‌مثابه تنها گزینه مطرح می‌کند، اما گفتمان‌های غیرفعال و سرکوب‌شده می‌توانند هر زمان وارد بازی سیاست شوند و در مفصل‌بندی‌های جدید به مسئله تبدیل شوند (سلیمی و اکبری، ۱۳۹۶، ۹۱-۹۲).

این را باید در نظر داشت که «در هر جامعه، معمولاً تعدادی از نیروهای سیاسی وجود دارند که در وضعیت غیرت‌سازی و تخصیص قرار دارند. هرکدام از این نیروهای سیاسی با محور قرار دادن وجوه ارزی، به یک گفتمان تعلق دارند. در هر جامعه‌ای معمولاً یکی از گفتمان‌ها خصلتی هژمونیک می‌یابد و گفتمان‌های دیگر را سرکوب می‌نماید یا حداقل آنها را در حاشیه قرار می‌دهد. فرض گفتمان‌های مختلف، مستلزم هویت‌یابی آنها از طریق فرآیند غیرت‌سازی است. گفتمان‌ها امری مقطعی‌اند و همواره در معرض تغییر و تحول قرار می‌گیرند» (اخوان‌کاظمی، ۱۳۹۱، ۷). بنابراین، در سطح سیاسی، گفتمان‌ها همواره به موجب اینکه دارای یک فضای تخصیصی با دیگر گفتمان‌ها هستند، نوعی از بی‌ثباتی در آنها وجود خواهد داشت؛ چراکه «رقابت» و «نزاع» میان گفتمان‌ها، موجب آن می‌شود که نتوانند همواره وضعیت باثباتی را تجربه کنند. از این‌رو، گفتمان‌ها یا بر اثر وجود ابرگفتمان، خرده‌گفتمان‌ها، همواره یک «غیر» را ایجاد می‌کنند. این وجود «غیر»، در گفتمان‌ها، هم مایه انسجام‌بخشی به هویت گفتمان است و هم آن را از رقباي دیگر متمایز می‌کند. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند و هویت تمامی آنها منوط به وجود غیر است. از این‌رو گفتمان‌ها همواره در برابر خود «غیرت‌سازی» می‌کنند. مفهوم غیرت در ذات خود با مفاهیم «برجسته‌سازی»^۱ و «حاشیه‌رانی»^۲ همراه است. در منازعات گفتمانی هر گفتمان با برجسته کردن نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب و با به حاشیه راندن نقاط ضعف خود و نقاط قوت رقیب، سعی در کشیدن هاله‌ای از قدرت دست‌نیافتنی به اطراف خود است. برجسته‌سازی

1. foregrounding

2. backgrounding

و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و دوام هژمونیک گفتمان است» (افسرده و دیگران، ۱۳۹۸، ۵۳). این را نیز باید در نظر داشت که تنازع گفتمانی، همواره تمام‌عیار و همه‌جانبه نیست، بلکه ممکن است گفتمان‌ها در یک یا چند گزاره فرعی با هم تفاوت داشته باشند، ولی در سایر قضایا و مفاهیم با هم موافق و سازگار باشند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ۲۱).

وجود این گفتمان‌ها و منازعات میان آنها، اگرچه به‌ظاهر در سیاست داخلی می‌تواند «طبیعی» جلوه کند، اما بازتاب آن در سیاست خارجی اهمیتی دارد که دقیقاً باید با در نظر داشتن شکاف‌های حاکمیتی به آن پرداخته شود. از این رو است که این مقاله، ضمن توجه به گفتمان‌ها، مقوله «شکاف» میان گفتمان‌ها را به‌مثابه اصلی اساسی مورد نظر قرار می‌دهد تا موضع خود را برای درک وضعیتی که در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و نیز سیاست آن در جهان اسلام نشان دهد.

شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران

انقلاب اسلامی به‌عنوان یک انقلاب فرهنگی و ابرگفتمان، باعث شکل‌گیری خرده‌گفتمان‌های مختلفی در جمهوری اسلامی ایران شده است که هر یک از این خرده‌گفتمان‌ها در درون کلیت گفتمان انقلاب اسلامی قابل بررسی هستند. این خرده‌گفتمان‌ها با توجه به عناصر و مؤلفه‌های گفتمانی، در یک دوره‌ای به یک نظام معنایی هژمونیک تبدیل شده و در دوره بعد، به واسطه ظهور و قدرت‌یابی گفتمان رقیب، به حاشیه رفته یا دچار افول شده‌اند (پورقوشچی و مقصودی، ۱۳۹۷؛ ۵۵). بر این اساس، یکی از زمینه‌های مهم برای بررسی تحولات سیاسی (چه در بُعد داخلی و چه خارجی) در جمهوری اسلامی، فهم این خرده‌گفتمان‌هاست. در اینجا آنچه اهمیت دارد و برجسته می‌شود، بُعد تخصصی این گفتمان‌ها با یکدیگر است که موجبات ایجاد شکاف‌های حاکمیتی را فراهم کرده و اساساً به موجب وجود چنین خرده‌گفتمان‌هایی است که در میان گروه‌های حاکم بر سیاست کلان

جمهوری اسلامی، بر سر مواضع اصلی و بنیادین آن همواره نزاع وجود داشته و کمتر توافق رخ داده است.

در عین حال به این نکته نیز باید توجه داشت که پیدایش شکاف و اختلاف در درون گروه‌های سیاسی حاکم و نیز اختلاف عمیق میان نهادهای حکومتی را شکاف در حاکمیت می‌نامند. یکی از نمودهای شکاف در حاکمیت، پیدایش حاکمیت دوگانه است (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۹). حاکمیت دوگانه از آنجا می‌آید که هم بر سر منشأ حاکمیت میان نخبگان سیاسی اختلاف وجود دارد و هم اعمال حاکمیت با روش‌ها و سیاست‌گذاری‌های متفاوت و گاه متناقض صورت گیرد. از این‌رو، دوگانگی در این دو مسئله موجب می‌شود که حاکمیت در منشأ و اعمال قدرت با وضعیتی دوگانه روبه‌رو باشد.

بحث حاکمیت دوگانه به مسئله اقتدار و مشروعیت بازمی‌گردد. پدیده حاکمیت دوگانه هنگامی رخ می‌دهد که حکومت صاحب دو منشأ برای مشروعیت و توجیه اقتدار خود می‌شود. برای این موضوع، باید به مهم‌ترین مشخصه سیاسی امروز کشور، یعنی آنچه می‌تواند «حاکمیت دوگانه غیرکارکردی» نامیده شود، توجه کرد. این حاکمیت دوگانه، نه دو بخش حاکمیت را راضی می‌کند و نه جامعه را از حالت بلاتکلیفی خارج می‌کند؛ به همین دلیل است که می‌توان آن را «غیرکارکردی» نامید (حجاریان، ۱۳۸۰). این را باید در نظر داشت که موضوع دوگانگی قدرت، دوگانگی حاکمیت، دوگانگی در ساختار و دوگانگی در چرخه اقتدار یا هر عنوان دیگری که تاکنون مطرح شده از دغدغه‌های جمهوری اسلامی ایران در دو دهه گذشته به شمار می‌رود. این مسئله در بدو امر و پیش از هر زمانی دیگر در دوره ریاست‌جمهوری خاتمی مطرح شد. بحث حاکمیت دوگانه به مسئله اقتدار و مشروعیت بازمی‌گردد. پدیده حاکمیت دوگانه هنگامی رخ می‌دهد که حکومت صاحب دو منشأ برای مشروعیت و توجیه اقتدار خود می‌شود (دماوندی‌کناری، ۱۳۹۶، ۱۴۹).

شکاف‌های حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران برآمده از منازعات و اختلافات درون حاکمیتی‌ای است که طی یکی، دو دهه اخیر بیشتر نمود پیدا

کرده است. اگرچه پس از تثبیت انقلاب هم همواره میان برخی از نیروهای درون حاکمیت اختلاف‌هایی وجود داشت، اما این اختلافات موجب ایجاد شکاف حاکمیتی نشده بود و با ژرف‌شدن برخی از همان اختلافات دهه اول انقلاب، در میانه دهه ۷۰، به تدریج شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی تا حدی خود را نمایان کرد و خرده‌گفتمان‌های جمهوری اسلامی که از این دوره بیشتر نمود پیدا می‌کردند، بیشتر در یک «فضای تخصصی» با یکدیگر قرار گرفتند و هژمون‌شدن یک خرده‌گفتمان در عرصه اجرایی، موجب طرد خرده‌گفتمان دیگر می‌شد و فضای رقابت سیاسی بیشتر فضای منازعه و تخصص بود.

اختلاف دیدگاه در حاکمیت در صورتی شکاف در حاکمیت نامیده می‌شود که این اختلافات در حوزه‌های زیر قرار بگیرند:

۱. ارائه قرائت‌های متفاوت و گاه متعارض از ایدئولوژی مشروعیت بخش نظام (نظریه ولایت فقیه و ساختار ترکیب جمهوریت و اسلامیت) و ترویج این تکثر دیدگاه در جامعه که می‌تواند منجر به سست‌شدن ایدئولوژی و مکتب مذکور در اذهان عموم شود و نظام را با بحران مشروعیت مواجه کند.

۲. اختلاف در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی که می‌تواند ناکارآمدی یا القای ناکارآمدی نظام را در زمینه تأمین رفاه عمومی و رشد اقتصادی در پی داشته باشد.

۳. اختلاف در سیاست‌گذاری‌های کلان خارجی و بین‌المللی که از طرفی اعتبار بین‌المللی نظام را از بین می‌برد و از طرف دیگر منجر به سست‌شدن استحکام و ثبات موضع‌گیری‌های کلان نظام در برابر استکبار جهانی می‌گردد.

۴. اتهام‌زنی و افشاگری مسئولان و گروه‌های سیاسی علیه یکدیگر و افشای گسترده اطلاعات نظام علیه یکدیگر و رسانه‌ای کردن آن که میزان

اعتماد عمومی به نظام را به شدت کاهش می‌دهد (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۹).

در این مقاله، به دو خرده‌گفتمان عمده در جمهوری اسلامی، یعنی اصولگرایی و اصلاح‌طلبی پرداخته می‌شود، گرچه در بسیاری از نوشته‌ها از چهار خرده‌گفتمان سازندگی، اصلاحات، عدالت و اعتدال گفته می‌شود، ولی دسته‌بندی حاضر بهتر می‌تواند به موضوع بحث کمک کرده و آن را تبیین کند و همین چهار خرده‌گفتمان نیز در دل خرده‌گفتمان‌های، قدری کلان‌تر، اصلاح‌طلبی و اصولگرایی جای دارند.

گفتمان اصلاح‌طلبی را می‌توان، مفصل‌بندی جدیدی از برخی از مهم‌ترین عناصر گفتمان جمهوری اسلامی ایران دانست. توجه این گفتمان به عناصر دموکراتیک نظام جمهوری اسلامی بسیار زیاد بود و سعی کرده بود با قرائت جدیدی از گفتمان جمهوری اسلامی ایران، یک خرده‌گفتمان نوینی را برای تداوم عناصر دموکراتیک ایجاد کند و راه را برای اصلاح نظام باز کند. از این رو «این مفصل‌بندی از گفتمان جمهوری اسلامی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، با برجسته کردن دال‌هایی مانند دموکراسی، مردم، جامعه مدنی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، حقوق شهروندی و حقوق اقلیت و زنان؛ منجر به به‌وجود آمدن شکافی معنادار و جدی در بین نیروهای تأثیرگذار سیاسی درون حوزه گفتمانی گفتمان جمهوری اسلامی شد» (خوپی، ۱۳۹۵، ۲۲۹).

این شکاف را باید در نظام معنایی متفاوتی دید که نسبت به این عناصر در جمهوری اسلامی و میان نخبگان آن به وجود آمد و در عملکرد آنها تأثیر بسزایی داشت. یکی از مهم‌ترین «رقابت‌ها» در جمهوری اسلامی ایران، از خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت و شکل‌گیری چنین گفتمانی، موجب این شد منازعات بسیاری در سطوح مختلف میان نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی به وجود آید و همین مسئله، ملاً بر عملکرد نظام سیاسی نیز تأثیرگذار بود.

از دیگر سو، مراد از گفتمان اصولگرایی، تفکری است که در مواجهه با پدیده‌های جدید و مدرن، فهم و اندیشه خود از متون دینی را معیار نظر و

عمل قرار می‌دهد و دستاوردهای عقلانیت مدرن را به لحاظ نظری در حوزه دولت نمی‌پذیرد. از نگاه آنان، آموزه‌های دینی به دلیل جامع و کامل بودنشان می‌تواند انسان را در دنیای مدرن اداره کند. دین در نگاه آنان یک امر جامع و کامل است و کل یک نظام را، که می‌خواهد بشر را اداره کند، شامل می‌شود (ملکی، ۱۳۹۷، ۸۲). اصولگرایی بر این باور است که دولت-ملت جمهوری اسلامی ایران، ماهیت، کارکرد و مسئولیت اسلامی دارد، اولین و مهم‌ترین عنصر و منبع هویت ملی ایران (اعم از دولت و ملت) را دین اسلام و اسلامیت می‌داند و دو دسته اهداف و منافع ملی و فراملی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی قائل است (دهقانی، ۱۳۸۶، ۶۹).

در چارچوب گفتمان اصولگرایی، منافع و اهداف ملی نیز بر حسب ارزش‌ها، آرمان‌ها و اصول اسلامی و انقلاب اسلامی تعریف می‌شود (دهقانی، ۱۳۸۶، ۷۹). این را نیز باید در نظر داشت که از دید اصولگرایی، هدف نخستین انقلاب اسلامی ایران، گسترش ارزش‌های دینی در جوامع و کشورهای دیگر برای ایجاد یک جامعه جهانی اسلامی است و نیز استقرار نظم جهانی اسلام از طریق انقلاب اسلامی است (همان، ۸۲). اصولگرایی در سیاست خارجی خود به دنبال گسترش رابطه با جهان اسلام و تقویت جایگاه ایران در جهان اسلام است و این را می‌توان به این صورت دانست که به دنبال نوعی سلطه در جهان اسلام است و از آن با تعبیری همچون ام‌القری استفاده می‌کند و بسط هژمونی اسلام سیاسی در داخل را به جهان اسلام نیز در نظر دارد.

تضعیف نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه و جهان اسلام بر اثر شکاف‌های حاکمیتی

هنگامی که به نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه و جهان اسلام پرداخته می‌شود، بی‌شک باید به مسائل مربوط به سیاست خارجی آن در قبال این مناطق و کشورها پرداخته شود. از این جهت ابتدا به طرحی از سیاست خارجی پرداخته تا بتوان در پرتو آن وضعیت جمهوری اسلامی ایران را در منطقه و جهان اسلام فهمید. بر این اساس می‌توان گفت که «سیاست خارجی

عبارت است از یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح‌ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است» (جعفری و جانبا، ۱۳۹۵، ۹۴).

در بررسی سیاست خارجی يك کشور، متغیرهای بسیاری نقش دارند. از جمله مهم‌ترین متغیرهای مؤثر بر سیاست خارجی يك کشور می‌توان به تصمیم‌گیرندگان و نوع برداشت آنها از سیاست بین‌الملل، ایدئولوژی و فرهنگ و ارزش‌های مورد قبول يك کشور، ژئوپلیتیک، نیازها و شرایط داخلی و افکار عمومی و در نهایت ساختار نظام بین‌الملل اشاره کرد. دسته‌بندی‌های گوناگونی از این متغیرها ارائه شده است و يك دسته‌بندی رایج از این عوامل، تقسیم‌بندی آن به دو دسته عوامل داخلی و عوامل بین‌المللی است (قوام، ۱۳۸۱، ۱۴۲). در مجموع می‌توان این عوامل را ذیل سرفصل عوامل تأثیرگذار داخلی بر سیاست خارجی طبقه‌بندی کرد، از جمله: تصمیم‌گیرندگان و برداشت آنان، ایدئولوژی و فرهنگ و سوابق تاریخی و نیاز داخلی و افکار عمومی (رزمجوی، ۱۳۹۲، ۴). بنابراین می‌توان گفت دوزمین اصلی در تعیین سیاست‌های خارجی يك کشور تأثیرگذار است: عوامل داخلی و خارجی. در اینجا، با برجسته‌شدن عوامل داخلی که عبارت از شکاف حاکمیتی، تأثیر این شکاف بر سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد.

جریان‌ها و گروه‌های سیاسی رقیب در جمهوری اسلامی ایران از آنجا که ریشه در کانون‌های متنوع و غیررسمی قدرت دارند هیچ‌گاه به‌طور کامل از صحنه سیاسی حذف نمی‌شوند، اما به اقتضای دستیابی به کانون‌های رسمی قدرت و مجاری رسمی تصمیم‌گیری، اثرگفتمان‌های آنان بر سیاست‌های خرد و کلان رسمی به شکل برجسته‌ای مشهود می‌گردد. چرخش جهت‌گیری‌های سیاست خارجی در نقاط عطف تغییر کابینه‌ها - که تجلی دستیابی جریان‌های نخبگان به کانون‌ها و مجاری رسمی است - شاهدهی بر این اثرگذاری است (رزمجوی، ۱۳۹۲، ۷).

منازعات بین جناح‌های سیاسی در ایران شبکه اصلی سیاست‌گذاری داخلی و خارجی است. به بیان دیگر، تضادهای آشکار گروه‌های مختلف سیاسی که هیچ یک منابع تسلط کامل بر اقتدار و حاکمیت را ندارد (ذوالفقاری، ۱۳۹۷، ۱۵). اساساً سیاست جناحی در ایران پساانقلابی از دوره‌های گوناگونی عبور کرد و در هر دوره، اختلافات و شکاف‌های سیاستی و رفتاری به‌عنوان ارزش و هنجار، مبنای اصلی کنش‌ورزی سیاسی جناح‌ها شد. چنین انشقاقاتی نه‌تنها ائتلاف‌های درون جناحی و بین جناحی را به تعویق انداخت، بلکه صلح ملی را به یک گروگان تبدیل کرد. در چنین شرایطی، ایدئولوژی‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی حمایت گروه‌های سیاسی از سیاست‌های شخصی و بین‌المللی را به خود جلب کرد (ذوالفقاری، ۱۳۹۷، ۱۷).

برای فهم تأثیر شکاف حاکمیتی بر سیاست‌های منطقه‌ای و نیز سیاست‌ها در قبال جهان اسلام، باید به رویکرد دوگفتمان اصلاح‌طلبی و اصولگرایی در سیاست خارجی پرداخت تا درک بهتری از این شکاف در این زمینه به دست آورد. «راهبرد سیاست خارجی اصلاح‌طلبان به این شکل است که با محترم‌شمردن عقاید و فرهنگ‌های مختلف، تلاش می‌کنند تا یک الگوی تعاملی و مصالحه‌جویانه را به جای الگوی تقابلی که منجر به تعارض و بروز مناقشه در روابط با دیگر کشورها می‌شود، به کار گیرند. اصلاح‌طلبان معتقدند که تعدد کانون‌های تصمیم‌گیری و دخالت نظامیان در عرصه دیپلماسی کشور و خارج کردن امور برخی مناطق جهان از حوزه اختیارات دستگاه دیپلماسی رسمی کشور، سیاست خارجی ایران را نامنسجم و پرهزینه و کشورهای خارجی را نسبت به مواضع رسمی نظام، مردد کرده است. اصلاح‌طلبان با تأکید بر اینکه مسئول سیاست خارجی کشور وزارت امور خارجه است، عنوان می‌کنند که اگر هدف ما از دیپلماسی خارجی، استفاده از ظرفیت‌های موجود در عرصه بین‌المللی در جهت مصالح و منافع ملی است، باید به صلاحیت‌های حرفه‌ای دستگاه دیپلماسی رسمی کشور احترام گذاشته شود و به موازی‌کاری‌ها و دخالت نهادهای غیرمرتبط با سیاست خارجی به‌ویژه نهادهای نظامی-امنیتی در این حوزه پایان داده شود» (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۹، ۶۵-۶۶).

از سوی دیگر، در زمینه سیاست خارجی تمایل‌های گفتمان اصولگرایی در فرهنگ ضد بیگانه ریشه دارد. دغدغه و نگرانی آنها از اجنبی و بیگانه به سبب نگرانی از تحول در فرهنگ سنتی و دینی است که می‌توان گفت سنگر اصلی ایشان به شمار می‌آید (دارابی، ۱۳۹۷، ۱۲۵-۱۲۶). همچنین در حوزه سیاست خارجی نیز با توجه به ماهیت گفتمان اصولگرایی روابط و تعامل مثبت ایران با سایر کشورها وجود ندارد؛ به نحوی که می‌توان گفت که پیش از روی کار آمدن دولت اصلاحات، ایران در عرصه بین‌المللی در انزوا به سر می‌برد. انسداد حاکم در عرصه سیاست داخلی و خارجی باعث شد ظهور گفتمانی جدید در کشور احساس شود که بتواند موانع و تنگناهای حاکم بر دو حوزه داخلی و خارجی را برطرف سازد (پورقوشچی و مقصودی، ۱۳۹۷، ۵۸). این یکی از تضادها و تنازعات مهمی بود که دو گفتمان اصلاح‌طلبی و اصولگرایی همواره بر سر آن در حال مجادله بودند و از اسباب مهم تضعیف موقعیت ایران در عرصه بین‌المللی بود که دامنه آن حتی به کشورهای منطقه و جهان اسلام هم رسیده بود.

در عرصه بین‌المللی نیز گفتمان اصولگرایی، به‌خصوص در دوره احمدی‌نژاد که اوج حضور این گفتمان در عرصه سیاست داخلی و خارجی است، به جای تعامل و مصالحه با کشورهای خارجی و نظام بین‌الملل، روابط خود را به کشورهای انقلابی آمریکای لاتین محدود کرد و با سیاست‌های تهاجمی و تقابلی کشور را بیش از پیش در عرصه بین‌المللی به انزوا کشاند. در بستر گفتمانی که دولت احمدی‌نژاد ایجاد کرده بود، امکان هیچ‌گونه مصالحه‌ای نمی‌توانست شکل بگیرد و این گفتمان، کشور را تا آستانه تقابل با آمریکا و غرب (به‌ویژه در پرونده هسته‌ای) پیش برد. در دولت احمدی‌نژاد شش قطع‌نامه تحریمی از سوی شورای امنیت سازمان ملل علیه کشورمان تصویب شد و کشور بیش از هر دوره‌ای در نظام بین‌الملل منزوی و حتی مورد تهدید نظامی قرار گرفت (پورقوشچی و مقصودی، ۱۳۹۷، ۶۴).

رفتارهای سیاست خارجی ایران در دولت اصولگرا تابعی از تأثیرگذاری فضای هنجاری داخلی و بین‌المللی بوده است. در این راستا، تهاجمی‌شدن فضای هنجاری بین‌المللی منجر به تشدید گفتمانی در داخل شد و در این

راستا رفتار سیاست خارجی ایران در پاسخ به محیط بین‌المللی رادیکال‌تر، مبارزه‌جویانه‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر شد (محمدنیا، ۱۳۹۴، ۱۹۳). همچنین، از منظر رویکرد اصولگرایی، منطقی که باید در سیاست خارجی حاکم باشد، تأثیر عوامل داخلی به‌عنوان تأسیس و تثبیت یک سامان سیاست خارجی منسجم است و راهبرد سیاست خارجی نباید در تقابل با ارزش‌ها و هویت واقعی انقلاب اسلامی قرار بگیرد و کسب پرستیژ و اعتبار بین‌المللی نباید بر هویت واقعی که همان اولویت ارزش‌هایی همچون استکبارستیزی و دفاع از مسلمانان جهان است، ارجحیت پیدا کند. این رویکرد، خود را پایبند به رعایت اصول سیاست خارجی مندرج در قانون اساسی می‌داند و نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه‌جانبه کشور و چگونگی تعامل با دول غیر محارب را به‌عنوان اساس برنامه‌های راهبردی خویش در عرصه سیاست خارجی لحاظ می‌کند (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۹، ۶۵).

با توجه به شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی جاری که از سوی بیداری اسلامی در منطقه را به همراه داشته است و از سوی دیگر مناسبات بین‌المللی را در گردنه یک پیچ عظیم تاریخی - به تعبیر مقام معظم رهبری - قرار داده است، لزوم اتحاد مسئولان نظام جهت اتخاذ رویکردی واحد در قبال آن و تبدیل آن به فرصتی برای نظام، بیش از پیش احساس می‌شود. این موضوع زمانی اهمیتی صدچندان می‌یابد که تحریم‌های روزافزون استکبار جهانی و ایادی آن علیه نظام اسلامی را مشاهده می‌کنیم. در این شرایط و با ابلاغ سیاست اقتصادی جدید از سوی رهبری تحت عنوان اقتصاد مقاومتی که نیازمند وحدت رویه و همدلی مسئولان و نهادهای مختلف نظام جهت مقابله با تحریم‌هاست، هرگونه اختلاف‌افکنی می‌تواند لطمات جدی‌ای برای انقلاب به همراه داشته باشد (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۹). از این رو، باید در نظر داشت که شکاف‌های حاکمیتی، از جمله اصلی‌ترین آسیب‌هایی است که بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران وارد شده است و تا حدی (گاه کم و گاه زیاد) به آن لطمه وارد کرده. در این میان یکی از مواردی که باید در نظر داشت جناح‌گرایی‌هایی هستند که از قبل این شکاف‌ها بر سیاست خارجی سایه می‌افکنند و موجب خسارت‌های زیادی می‌شوند. «ناتوانی در طراحی و پیگیری یک سیاست خارجی شفاف، صریح و پایدار، بی‌نظمی و آشفتگی در

تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، ناپایداری و بی‌ثباتی و همچنین همکاری‌های ناپایدار و تعارضات غیرمؤثر در رفتار سیاست خارجی از جمله دلالت‌های تأثیرگذاری منفی جناح‌گرایی بر فرایند تصمیم‌گیری و تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستند» (جزینی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۷، ۲۴۶).

یکی از نتایج مهمی که از شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی در مورد سیاست‌های منطقه‌ای آن نسبت به کشورهای جهان اسلام به وجود می‌آید، تنوع در جهت‌گیری‌های کوتاه‌مدت در این سیاست‌هاست که این تنوع موجب سردرگمی در سیاست‌گذاری‌ها نسبت به مسائل منطقه‌ای و جهان اسلام می‌شود و کاهش نفوذ سیاسی ایران را در پی دارد. سیاست خارجی در گفتمان اصلاح‌طلبی، بیش از همه بر گفت‌وگوی تمدن‌ها و نیز در پیش گرفتن روش‌های مسالمت‌آمیز برای حل مناقشات میان جمهوری اسلامی و کشورهای منطقه بود که توانست نوعی اعتمادسازی را علی‌رغم وجود اختلافات دیرینه میان کشورهای مهم منطقه و ایران به وجود آورد و در این دوره بالاترین سطح روابط میان ایران و عربستان، به‌عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای، وجود داشت. با دگرگونی دولت و شکل‌گیری و صورت‌بندی گفتمان اصولگرایی در قالب دولت احمدی‌نژاد، نشانه‌های متفاوتی در سیاست خارجی ایران در منطقه ارائه شد. پرداختن به داشتن رابطه سیاسی با کشورهای کم‌اهمیت در جهان اسلام و کاهش سطح روابط با کشورهای پراهمیت‌تر، جایگاه ایران را نسبت به گذشته تضعیف کرد. اگرچه در ظاهر سیاست‌های مبتنی بر گفتمان اصولگرایی، مبتنی بر آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، اما عدم وجود یک توافق همگانی میان نخبگان سیاسی در ایران، با وجود هژمون بودن خرده‌گفتمان اصولگرایی، موجب تضعیف جایگاه ایران در منطقه و جهان اسلام و کاهش نفوذ آن شد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران در زمینه سیاست‌های منطقه‌ای و سیاست‌های آن در جهان اسلام، نبود انسجام در رویه‌ها، علی‌رغم وجود مبانی مشترک در میان خرده‌گفتمان‌های مختلف است که همگی آنها برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی هستند. این

عدم انسجام، موجب آشفتگی در سیاست‌ها شده و زمینه را برای نفوذ بیشتر رقبای منطقه‌ای و قدرت‌های حاضر در منطقه، به‌خصوص ایالات متحده فراهم کرد.

به این مسئله باید توجه داشت که از سال ۲۰۰۳ و سرنگونی حکومت صدام حسین، معادلات و متعاقباً مناسبات منطقه‌ای وارد مرحله جدیدی شد که ویژگی بارز آن افزایش رقابت‌های ژئوپلیتیکی بین ایران از یک‌سو و برخی از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از سوی دیگر است. با برکناری صدام از رأس حاکمیت سیاسی عراق، فرصتی مهیا شد تا ایران بتواند حوزه نفوذ خود را در این کشور شیعی گسترش دهد و آن را به حیاط‌خلوت خود تبدیل کند. سپس با افزایش نقش آفرینی در لبنان از طریق حزب‌الله تلاش کرد تا ضمن تغییر موازنه منطقه‌ای و توسعه عمق استراتژیک، «هلال شیعی» را تقویت کند؛ درحالی‌که اعراب به‌ویژه عربستان، نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در کشورهای منطقه را مانعی در راه هژمونی منطقه‌ای خود قلمداد می‌کنند (اختیاری امیری، ۱۳۹۶، ۴۴). اگرچه سیاست اساسی ایران پرداختن به این بود که بتواند با استفاده از وضعیت جدید منطقه، هژمون ایجاد کند، رقابت‌های درون نظام جمهوری اسلامی، موجب شد که نتوان یک سیاست واحد در این منطقه اتخاذ شود و راه برای سلطه دیگر کشورها باز شود.

اختلافات و شکاف‌های داخلی همچنین موجب شد که کشورهای منطقه به سمتی بروند که دقیقاً مقابل خواست و سیاست‌های اساسی جمهوری اسلامی ایران بود. برای مثال، در سال‌های اخیر «فضای سیاسی تازه جهان امکان همکاری اسرائیل و کشورهای عربی به رهبری عربستان را در مقابل ایران افزایش داده است. عادل الجبیر، وزیر خارجه عربستان در نشست امنیتی مونیخ در موضع‌گیری تند علیه ایران همسو با اسرائیل از ایران «به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور حامی تروریسم در جهان» نام برد» (خالقی، ۱۳۹۶، ۲۱)؛ چیزی که پیش‌تر از آمریکا و اسرائیل شنیده می‌شد و این موضوع برآمده از ضعف در سیاست‌های متشدد داخلی و انعکاس آن در سیاست خارجی بوده و هست. در کنار این چالش، می‌توان به موضوع دیگری نیز اشاره

کرد و آن مسئله ترکیه در منطقه و سیاست‌های این کشور در جهان اسلام است. «یکی دیگر از چالش‌های منطقه‌ای نظام جمهور اسلامی ایران را، دولت کنونی ترکیه با سودای بازگشت امپراتوری عثمانی به وجود آورده است. رجب طیب اردوغان در اول آگوست ۲۰۱۳ در دفتر یادبود آرامگاه آتاتورک نوشت که ترکیه با عزمی جزم در حال تبدیل شدن به قدرتی منطقه‌ای و جهانی است» (همان). ترکیه، حداقل در مقطعی، به شدت خود را الگوی برتر برای جهان اسلام و کشورهای منطقه قلمداد می‌کرد و نشان می‌داد. همین موضوع یکی از عوامل تضعیف نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه و جهان اسلام بود. انسجام درونی در ترکیه و عدم انسجام سیاسی و گفتمانی در جمهوری اسلامی، موجب شد که ایران نتواند علی‌رغم داعیه‌های خود در حد انتظارش در میان کشورهای اسلامی نفوذ کند.

چرخش‌های مدام گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که مستقیماً به تفاوت‌های گفتمانی میان نخبگان حاکم بازمی‌گردد، یکی از عوامل مهم داخلی در کاهش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران شده است. از منظر آسیب‌شناسانه، این موضوع را باید در نظر داشت که سیاست داخلی مبتنی بر عدم اجماع بر سر مسائل اساسی، عدم اجماع در سیاست خارجی را نیز به دنبال خواهد داشت؛ چراکه این اصل مهم وجود دارد که «سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است» و در پیوند وثیقی با آن قرار دارد. نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، بر مبنای تعارضات و گاه تخصصات گفتمانی، به رغم وجود مبنای مشترک، نتوانستند اجماعی در سیاست داخلی و خارجی را فراهم کنند. لایه نخست سیاست خارجی در جمهوری اسلامی و به بیان بهتر هدف اولیه در این سیاست، توسعه روابط با کشورهای اسلامی و منطقه است و جهان اسلام برای سیاست خارجی ایران همواره از اولویت خاصی برخوردار بوده، منتهی، تفاسیر متعدد و گاه متناقض از اینکه چگونه با این کشورها تعامل صورت گیرد، سویه اساسی سیاست به چه نحوی باشد، همواره دچار دگرگونی شده و همین موضوع سبب آشفتگی در سیاست‌گذاری و در نتیجه کاسته شدن از نفوذ سیاسی ایران در بین کشورهای اسلامی و منطقه شده است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، با ارتباط عمیقی که با سیاست داخلی دارد، بیش از آنکه بر آن تأثیر بگذارد، از آن تأثیر می‌پذیرد. این وضعیت موجب شده است تا بخش مهمی از سیاست‌های داخلی به‌عنوان عناصر تعیین‌کننده در سیاست خارجی مورد توجه قرار بگیرد. وجود تناقضات در سیاست خارجی، بیش از همه به رویکردهایی بازمی‌گردد که در سیاست داخلی وجود دارد. بر این اساس، اگرچه گفتمان‌های گوناگونی درباره سیاست خارجی در جمهوری اسلامی وجود داشته است، اما مسئله تعیین‌کننده در این سیاست، «نوع» تعاملات نخبگان سیاسی و حاکمیتی در این زمینه است.

نکته مهمی که در تشتت در سیاست‌های منطقه‌ای و جهان اسلام جمهوری اسلامی اهمیت دارد، این است که «اگر نموداری از زمان تشکیل کابینه میرحسین موسوی تا روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد در حوزه سیاست و روابط خارجی ترسیم کنیم، مسیر حرکت این نمودار از آرمان‌گرایی محض و نگاهی شدیداً ایدئولوژیکی به سمت دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و پراگماتیستی در حال حرکت بوده است؛ درحالی‌که با تشکیل کابینه محمود احمدی‌نژاد، محور سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که به نحوی بر اساس یک نگرش توأم با عقلانیت نسبی در حرکت بود دچار یک نوع انقطاع یا شوک شدید سیاسی گردید» (رزمجوی، ۱۳۹۲، ۹). این دگرگونی‌ها و تغییرات، موجب سردرگمی نیروها و دولت‌هایی می‌شود که با ایران روابط نزدیک‌تری دارند و انقطاعات در سیاست داخلی، آشفتگی در سیاست خارجی (ازجمله نسبت به منطقه و جهان اسلام) را در پی خواهد داشت. این در صورتی است که برای مثال «پس از خرداد ۱۳۷۶ با تحولی در گفتمان سیاسی مواجه هستیم. به این ترتیب که مشروعیت اثباتی، جایگزین مشروعیت سلبی یعنی دوری‌گزیدن از دشمن‌تراشی و طرح شعارهای پرخاشگرانه و تحریک‌کننده گردید» (ازغندی، ۱۳۸۴، ۱۸).

همچنین به این موضوع نیز به‌عنوان یک بحث مهم و تکمیلی باید اشاره کرد که جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان اسلام، همواره با رقبایی مانند ترکیه، عربستان و مصر برای ایجاد حوزه نفوذ مواجه بوده است. این رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران و شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس بعد از وقوع

بهار عربی در سال ۲۰۱۱ شکل جدی‌تری به خود گرفت. این دولت‌ها رویکردهای متعارضی را در قبال تحولات سال‌های اخیر به‌ویژه در کشورهای بحرین و سوریه که از حساسیت ویژه‌ای به لحاظ ژئوپلیتیکی برخوردارند، در پیش گرفتند. چنین رویکردهایی نه‌تنها منجر به تقابل منافع دولت‌های دو سوی خلیج فارس شده، بلکه چالش جدی در ایجاد صلح و ثبات در زیرسیستم خاورمیانه به وجود آورده است. عربستان، به همراه دیگر اعضای شورا به‌ویژه قطر، بر سرنگونی بشار اسد به‌عنوان متحد استراتژیک ایران تأکید می‌کردند تا به این ترتیب «محور مقاومت» را تضعیف کرده و حوزه نفوذ و قدرت مانور ایران را در منطقه کاهش دهند. چنین دیدگاهی سوریه را به عرصه جنگ نیابتی بین ایران و این کشورها تبدیل کرده است (اختیاری‌امیری، ۱۳۹۶، ۴۵).

گفتمان‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران و مقاومت در منطقه و جهان اسلام

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. شکل‌گیری اسلام سیاسی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی موجب شد تا گفتمان مقاومت با رهبری و نقش محوری تهران در منطقه شکل گیرد (شیرودی و دیگران، ۱۳۹۸، ۸۴). پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قدرت‌یابی اسلام سیاسی در ایران، گسترش حوزه گفتمان مقاومت اسلامی نه‌تنها از خلال مباحث سیاسی، بلکه از طریق دیگر فعالیت‌های فرهنگی و عمرانی نیز در دستور کار قرار گرفت. اگر در طول سالیان، گفتمان غرب‌کوشید تا با استعمار، حوزه نفوذ خود را در اقصی نقاط جهان گسترش دهد، گفتمان مقاومت اسلامی نیز کوشیده است تا دال‌های خود را در جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه فراگیر کند (ناظمی‌اردکانی و ناظمیان، ۱۳۹۷، ۸۴). به تحقیق باید گفت گفتمان مقاومت در ژئوپلیتیک جهان اسلام از دیرباز متأثر از نیروهای انقلابی در ایران بوده است (شیرودی و دیگران، ۱۳۹۸، ۹۱).

نکته قابل تأملی که در باب گفتمان مقاومت برخاسته از انقلاب اسلامی رخ‌نموده در ایران خودنمایی می‌کند، آن است که در نگاهی کلی شاخصه بارز

و اصلی گفتمان مقاومت اسلامی را که برآمده از رهنمودهای امام خمینی (ره) است، باید در پذیرش حکومت اسلامی ولایی دانست که همه جهت گیری‌های آن اعم از فکری، ذهنی و کنش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی معطوف به هدف والا و مقدس (و نه مادی‌گرایانه و قدرت‌محور) یعنی حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر، نوعی اسلام سیاسی که در جهان اسلام از اهمیت بالایی برخوردار بوده و به تبع آن عرصه جهانی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. لذا اهمیت‌یابی اسلام سیاسی که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در ایران از آن به‌عنوان یکی از محورهای اصلی گفتمان مقاومت اسلامی یاد می‌کند، از آنجا نشئت می‌گیرد که جهان اسلام، اسلام سیاسی را به‌عنوان پدیده‌ای بومی می‌نگرد و آن را بازگشت به هویت گذشته اسلامی خویش تلقی می‌کند (شیرودی و دیگران، ۱۳۹۸، ۹۱-۹۲).

نظریه اسلامی مقاومت که مبانی فلسفی و نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مصداقی عینی آن محسوب می‌شود، یکی از کاربردی‌ترین نظریه‌هایی است که می‌تواند تغییر در هندسه قدرت مقاومت اسلامی را به تصویر کشاند. نظریه اسلامی و ایرانی مقاومت با الهام از آورده‌های انقلاب اسلامی، نظم موجود حاکم بر روابط بین‌الملل را نظمی مبتنی بر روابط سلطه ارزیابی کرده و سردمداران این نظم را سلطه‌گر می‌شناسد. بر این اساس، روابطی که قدرت‌های بزرگ با دیگر کشورها خارج از حیطه نظام سلطه دارند، برای منافع، ارزش‌ها و قدرت آنها در سیاست بین‌الملل است (داوند و دیگران، ۱۳۹۷، ۸۷).

پس از تغییر در نظم حوزه راهبردی آسیای غربی، گفتمان مقاومت اسلامی با جبهه‌گیری‌ها و اقدامات خود توانست نظم امنیتی هژمونیک منطقه را دگرگون سازد. در این راستا و منبعث از گفتمان مقاومت اسلامی برخاسته از انقلاب اسلامی در ایران، گروه‌های فروملی (حزب‌الله و حماس) و فراملی (دولت شیعه در عراق) در صفحه شطرنج غرب آسیا روی کار آمدند. بازتولید قدرت شیعی در منطقه که منبعث از گفتمان انقلاب اسلامی در ایران بود موجب شد تا شاهد درگیری‌های استراتژیکی در سطح منطقه باشیم که مثال برجسته آن حزب‌الله لبنان است، از جمله این درگیری‌ها می‌توان به

جنگ‌های ۲۲ روزه و ۳۳ روزه اشاره کرد که در آن امنیت رژیم صهیونیستی و دیگر هم‌پیمانان منطقه‌ای اش دستخوش تهدید فزاینده‌ای شود (شیرودی و دیگران، ۱۳۹۹، ۲۳۶).

حال، با توجه به چنین چشم‌اندازی که مختصراً به آن اشاره شد، می‌توان دریافت که مقوله «مقاومت» از جایگاه مهمی در گفتمان انقلاب اسلامی برخوردار است و در اینجا باید به این موضوع اشاره شود که این مقوله، در شکاف‌های حاکمیتی چه جایگاهی دارد و با توجه به موضوع مقاله که به بازتاب شکاف حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان می‌پردازد، به این موضوع باید اشاره کرد که کدام گفتمان، قرابت و نزدیکی بیشتری را با این موضوع دارد.

با توجه به اینکه «مقاومت» یکی از دال‌های شناور خرده‌گفتمان اصولگرایی محسوب می‌شود (آجرلو و دیگران، ۱۳۹۷، ۱۶۵). می‌توان قرابت بیشتری میان این خرده‌گفتمان با محور مقاومت در جهان اسلام پیدا کرد و اصولاً کمتر اصلاح‌طلبان به دنبال پروبال دادن به این دال مهم گفتمان انقلاب اسلامی در خرده‌گفتمان خود هستند. باید در نظر داشت که محور اصلی مقاومت در جهان اسلام، بسط اسلام سیاسی است و گرایش‌های نسبتاً سکولار میان اصلاح‌طلبان، آنها را از انجام چنین چیزی دور می‌کند. در عین حال، در میان نزاع‌های انتخاباتی میان این دو خرده‌گفتمان، مسئله مقاومت نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. چنان‌که یکی از اعضای ستاد سعید جلیلی، از مهم‌ترین چهره‌های اصولگرا که به گفتمان مقاومت اعتقادی راسخ دارد، اعتقاد دارد «جلیلی با شاخصه‌های تعریف‌شده از سوی مقام معظم رهبری بیشترین همخوانی و قرابت را دارد». این سخنان که در سال ۱۳۹۲، حین مبارزات انتخاباتی گفته شده بود به این موضوع توجه دارد که «در حال حاضر سه گفتمان در صحنه انتخابات حضور دارد؛ گفتمان اصلاح‌طلبی، گفتمان سازندگی که امروز از آن با عنوان سازش یاد می‌شود و سومین نیز گفتمان اصولگرایی است» و از این دیدگاه «جلیلی نماد گفتمان اصولگرایی که همان گفتمان مقاومت بوده، است» (ابوی‌ثانی، ۱۳۹۲). این صراحت میان اصولگرایان، آن هم در نزاع گفتمانی در انتخابات، با برجسته‌سازی دال

«مقاومت» به دنبال آن است که نشان دهد وجه بین‌المللی خرده‌گفتمان اصولگرایی بیش از هر چیز «مقاومت» است تا آنچه «سازش» خوانده می‌شود، بنابراین می‌توان گفت که این خرده‌گفتمان سویه مشخصی به سمت تقویت مقاومت و خرده‌گفتمان مقابل آن بیشتر به سمت سازش‌گرایی است و توجه چندانی به مقوله مقاومت، به‌عنوان یک اصل مهم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ندارد و موجبات تضعیف آن را فراهم آورده است.

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین نتایج شکاف حکومتی، عدم انسجام در سیاست‌ها و آشفتگی در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی است و از آنجا که سیاست خارجی کشور، در ابعاد مختلف، وابسته به سیاست داخلی و به‌نوعی دنباله آن است، بی‌شک این آشفتگی و عدم انسجام به آن نیز انتقال پیدا می‌کند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه و در قبال جهان اسلام، همواره از مهم‌ترین مسائل و موضوعات آن بوده است و حتی ردپای پررنگ آن را می‌توان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مشاهده کرد. اما آنچه موجب برخی آسیب‌ها به آن شده است، نبود یک سیاست یکپارچه در زمینه‌هایی است که باید آن را اهداف نخستین سیاست خارجی جمهوری اسلامی دانست. منطقه خاورمیانه همواره از اصلی‌ترین اهداف سیاست‌گذاری خارجی در ایران، چه پیش و چه پس از انقلاب بوده است و رقابت‌های ایران با کشورهای منطقه از دیرباز وجود داشته و با پیروزی انقلاب و گسترش گفتمان انقلاب اسلامی در این منطقه این رقابت‌ها تشدید شده است و نیاز به نیروی بیشتر فکری و سیاسی برای بهبود سیاست‌ها در این منطقه و در جهان اسلام احساس می‌شود.

در این میان، بخش مهمی از نیروهای سیاسی کشور که نخبگان سیاسی از گروه‌ها و جناح‌های مختلف آن را تشکیل می‌دهند، در ادوار گوناگون خرده‌گفتمان‌های مختلف و گاه متضادی را تشکیل می‌دادند که تشتت در سیاست داخلی و در نتیجه سیاست خارجی را ایجاد کرد و همین موضوع

منجر به دو مسئله اساسی شد: از یک سو کاهش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، به دلیل نبود ثبات در سیاست‌ها و در نتیجه تضعیف دوستان ایران در منطقه و جهان اسلام و از سوی دیگر موجب تقویت نیروهای رقیب شده است. این رقبا هم در خود منطقه دارای نفوذ بیشتری شدند و هم عملکرد کشورهایی همچون ایالات متحده و اسرائیل، به دلیل ضعف سیاست‌های جمهوری اسلامی بر اثر تشتت و عدم انسجام، موجب گرایش بیشتر برخی از کشورهای منطقه و جهان اسلام به سمت این دولت‌ها بوده است. این را باید در نظر داشت که دیدگاه مقاله حاضر، آسیب‌شناسی بوده است و البته در عین اینکه برخی سیاست‌ها دارای عدم انسجام هستند، به دلیل پتانسیل بالای ابرگفتمان انقلاب اسلامی، هنوز نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان اسلام از بین نرفته است و برای احیای این نفوذ و بهره‌گیری بیشتر از پتانسیل‌های گفتمان انقلاب اسلامی، باید در سیاست‌های داخلی تجدیدنظر صورت گرفته روند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها، چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی، یک روند شفاف‌تر، منسجم‌تر یکدست‌تر و اساسی‌تر شود تا بتوان روندهای سیاست خارجی را در منطقه و جهان اسلام در راستای اهداف عالی نظام قرار داد. این تجدیدنظر، باید ابتدا در سطح نخبگان صورت گیرد. اساساً بدون وجود یک ساختار سیاسی منسجم که در آن بر سر اصول اساسی توافق صورت گرفته باشد، نمی‌توان از کم‌شدن یا از بین رفتن شکاف‌ها سخن به میان آورد. بر این اساس، از سوی داخل و درون باید سیاست‌های حکومت بیش از پیش به سمت اتخاذ یک روند مشخص‌تر پیش رود و در عین حال، تعیین شود که در مناسبات بسیار مهم جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان اسلام، چه رویه‌ای به‌عنوان رویه اصلی در نظر گرفته می‌شود. به نوعی می‌توان گفت، نخست کاهش شکاف حاکمیتی و بازگرداندن آن به «رقابت سیاسی» به‌عنوان پایه و اساس تغییرات در سیاست خارجی قرار گیرد و پس از آن رویه‌های درست و یکسان و تا حد امکان یکدستی برای سیاست خارجی در نظر گرفته شود.

۱. آجورلو، سعید و دیگران (۱۳۹۷)، بررسی نسبت گفتمان‌های داخلی با دیپلماسی هسته‌ای ایران، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، سال چهاردهم، شماره چهل و پنجم، زمستان.
۲. ابوی‌ثانی، محمد (۱۳۹۲)، جلیلی نماد گفتمان اصولگرایی است، **خبرگزاری فارس**، ۱۳۹۲/۳/۱۱، تاریخ بازدید ۱۴۰۰/۱/۲۴.
۳. اختیاری امیری، رضا (۱۳۹۶)، محدودیت‌های گفتمان اعتدال‌گرایی در ایجاد صلح منطقه‌ای (با تأکید بر روابط ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس)، **فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام**، شماره ۱۱، بهار.
۴. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۱)، نقد و ارزیابی تحلیل گفتمانی لاکلا و کاربرد آن در سیاست، **سیاست**، شماره ۲۴، زمستان.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، نشر قومس.
۶. افسرده، عطاءالله و دیگران (۱۳۹۸)، گفتمان انقلاب اسلامی و ترسیم الگویی بدیل برای دولت، **سپهر سیاست**، سال ۶، شماره ۲۰، تابستان.
۷. اندیشکده راهبردی تبیین (۱۳۹۹)، شکاف در حاکمیت چیست؟، **آدرس سایت <http://tabyincenter.ir>**، تاریخ مطلب ۱۹ دی، ۱۳۹۱، تاریخ بازدید ۱۳۹۹/۱۲/۱۹.
۸. پورقوشچی، محمدرضا و مجتبی مقصدی (۱۳۹۷)، امکان یا امتناع مصالحه در گفتمان‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، سال چهاردهم، شماره ۵۳، زمستان.
۹. جزینی‌زاده، اکرم و همکاران (۱۳۹۷)، جناح‌گرایی و تأثیر آن بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی**، دوره ۸، شماره ۲۸، پاییز.
۱۰. جعفری، علی‌اکبر و دیان‌جان‌باز (۱۳۹۵)، تنوع گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و وجوه دیپلماسی نوین هسته‌ای،

- فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، شماره ۱۶، بهار.
۱۱. حجاریان، سعید (۱۳۸۰)، استراتژی‌های سیاسی در ایران امروز، **بازتاب اندیشه**، شماره ۲۴.
۱۲. خالقی، علی (۱۳۹۶)، گفتمان انقلاب اسلامی و مسائل و چالش‌های فراروی آن، **سپهر سیاست**، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار.
۱۳. خرمشاد، محمدباقر و مصطفی یقینی (۱۳۹۶)، منازعه سیاسی و امنیت در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، **آفاق امنیت**، سال دهم، شماره سی و ششم، پاییز.
۱۴. خوبی، محمدمهدی (۱۳۹۵)، تحلیل طبقاتی با رویکرد نظریه گفتمان لاکلاو و موف: بررسی گفتمان‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال طبقه متوسط مدرن شهری از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲، **مطالعات جامعه‌شناختی**، دوره ۲۳، شماره یک، بهار و تابستان.
۱۵. دارابی، علی (۱۳۹۷)، **جریان‌شناسی سیاسی در ایران**، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. داوند، محمد و دیگران (۱۳۹۷)، تأثیر انقلاب اسلامی بر هندسه قدرت مقاومت اسلامی در غرب آسیا، **مطالعات سیاسی جهان اسلام**، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار.
۱۷. دماوندی کناری، علی (۱۳۹۶)، بررسی منازعه قدرت در ساختار جمهوری اسلامی ایران، **پژوهش ملل**، دوره دوم، شماره ۲۴، آذر.
۱۸. دهقانی، جلال (۱۳۸۶)، گفتمان اصولگرایی عدالت‌محور در سیاست خارجی دولت محمود احمدی‌نژاد، **دانش سیاسی**، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۶.
۱۹. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۳)، **چرخه گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از دولت بازرگان تا دولت روحانی**، تهران، نشر مخاطب.
۲۰. ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۷)، انتخابات، جناح‌های سیاسی و صلح پاراسیاسی در ایران؛ نمایندگان شکاف‌های سیاسی یا کارگزاران صلح؟، **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی**، دوره X، شماره XX.

۲۱. رزمجوی، مهران (۱۳۹۲)، دولت نهم و اتحادیه اروپا: دگرگونی در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری.
۲۲. سلیمی، حسین و حمیدرضا اکبری (۱۳۹۶)، بررسی چگونگی کارکرد مفروضات معرفتی گفتمان اسلام سیاسی در نظام بین‌الملل، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۲۰، (شماره پیاپی ۵۰)، بهار.
۲۳. شیرودی، مرتضی و دیگران (۱۳۹۸)، جدال جانشینی گفتمان‌های مقاومت شیعی و گفتمان تکفیری بر امنیت سنتی غرب آسیا، سپهر سیاست، سال ۶، شماره ۲۲، زمستان.
۲۴. شیرودی، مرتضی و دیگران (۱۳۹۹)، گفتمان مقاومت (شیعی) و تأثیر آن بر نظم امنیتی هژمونیک غرب آسیا در مواجهه با گفتمان‌های سلفی و اخوانی، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال دهم، شماره اول، بهار.
۲۵. قاسمی، کریم و همکاران (۱۳۹۹)، مقایسه مواضع سیاسی دو رویکرد اصولگرایی و اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، سپهر سیاست، سال ۷، شماره ۲۵.
۲۶. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، سمت.
۲۷. محمدرضا، مهدی (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های اصولگرا و اعتدال، فصلنامه سیاست‌پژوهی، دوره ۲، شماره ۱، بهار.
۲۸. ملکی، علی (۱۳۹۷)، مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران: تعدد تفسیرها؛ چالش‌ها و راهکارها، سیاست متعالیه، سال ششم، شماره بیست و یکم، تابستان.
۲۹. ناظمی‌اردکانی، مهدی و صفرعلی خالدیان (۱۳۹۷)، مؤلفه‌های فرهنگی گفتمان مقاومت اسلامی در جهان اسلام، مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال هفتم، شماره ۲، پیاپی ۲۶، تابستان.